بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری. 22 آبان 1397.

بحث ما سر این بود که اگر در علم اجمالی نسبت به یک طرف معیّن آن اضطرار حادث شود آیا علم اجمالی نسبت به طرف دیگر تنجیز می کند یا نمی کند. خب این بحث را ما روی مبنای قوم بحث کردیم. حالا بخواهیم بحث را روی مبانی که خودمان در بحث علم اجمالی اختیار کردیم روی آن مبنا دنبال کنیم. حالا من چکیده مبانی ای که در بحث علم اجمالی داریم را اشاره کنم بعد تطبیق کنم بحث را روی آن. ما در بحث علم اجمالی ما اصلا حالا قبل از بحث علم اجمالی در بحث قبح عقاب بلا بیان قائل به این هستیم که عقل قبح عقاب بلا بیان را قبول دارد با این بیان که گفتیم ولو در موارد مثلا شبهه بدویه آن تکلیف الزامی واقعی اقتضا دارد انسان نسبت به او عملی انجام دهد ولی خب ممکن است به دلیل مفسده ای که در الزام وجود داشته باشد یا مصلحتی که در ترخیص وجود داشته باشد ولو در مصلحت الزام و ترخیصی که در ظرف جهل موضوع پیدا می کند ما اراده بالفعل شارع را نمی دانیم بر طبق کدام است. یعنی اگر هیچ دلیل شرعی نسبت به حکم ظاهری وارد نشود که حکم ظاهری برائت است یا احتیاط است ما نمی دانیم شارع مقدس آیا آن الزام واقعی که داشته است مزاحم هست با یک مفسده ای که در نفس الزام هست یا مصلحتی که در ترخیص هست همین باعث می شود که عقل انسان حکم نکند به لزوم اتیان عمل. وقتی عقل حکم نکرد به لزوم اتیان عمل در این ظرفی که عقل من را به لزوم اتیان عمل حکم نمیکند تحریک نمی کند بخواهد شارع من را عقاب کند این عقاب قبیح است. خب این چکیده عرض ما است. بله اگر برائت شرعی داشته باشیم این برائت شرعیه معنایش این است که شارع مقدس مصلحت ترخیصیه را بر ان مصلحت الزامی مقدم داشته است. یا مفسده در الزام را بر مصلحت در متعلَّق مقدم داشته است. ولو مصلحت در الزام در ظرف شک. نه الزام و اقعی. فرض این است که واقعا الزام مفسده ندارد. حکم و اقعی به الزام تعلق گرفته است ولی ممکن است الزام در ظرف علم مفسده نداشته باشد ولی الزام در ظرف شک مفسده داشته باشد خود این الزام در ظرف شک که مفسده دارد باعث می شود که آن مصلحت متعلَّق مصلحت مأمور به تأثیر نکند و اقتضاء آن فعلی نشود. این چکیده عرض ما در بحث قبح عقاب بلا بیان. اما حالا در جایی که علم اجمالی داشته باشیم تکلیف چه می شود. در بحث علم اجمالی هم دو مرحله بحث هست. قبل از علم اجمالی این نکته را هم عرض کنم ما در بحث جمع بین حکم ظاهری و واقعی عقیده مان این است که همچنان که مرحوم آخوند هم اشاره می فرمایند هیچ یک از وجوه جمع بین حکم ظاهری و واقعی صحیح نیست اگر حکم واقعی فعلی باشد حکم ظاهری بر خلافش معقول نیست. باید حکم واقعی از فعلیّت بیفتد بدون رفع ید از فعلیت حکم واقعی جعل حکم ظاهری معقول نیست. این چکیده این مرحله بحث. خب حالا در بحث علم اجمالی. در بحث علم اجمالی ما در واقع می خواهیم عرض کنیم اینکه در موارد علم اجمالی ترخیص در کلی الطرفین هم جایز است فضلا از ترخیص در یک طرف از دو طرف. چون واقعش معنای ترخیص در دو طرف این است که آن حکم واقعی از فعلیت خودش ساقط می شود یعنی همان نکته ای که باعث می شود که در شبهات بدویه برائت مجرا داشته باشد که رفع ید از فعلیت حکم واقعی است در اطراف علم اجمالی هم همان مطلب هست. عقلا محذوری ندارد. ولی یک اشکال در واقع عقلایی هست که نوعا مصلحت الزامیه انقدر اهمیت دارد که شارع مقدس به خاطر مصلحت ترخیصیه اجازه ترخیص در مخالفت قطعیه او را بدهد. این جور نیست یعنی یک نوع ارتکاز منافات بین آن حکم واقعی و این حکم ظاهری در مرحله حرمت مخالفت قطعیه وجود دارد این باعث می شود که اطلاقات ادله انصراف پیدا کند. اگر شارع به یک دلیل خاصی در اطراف علم اجمالی گفته بود که شما برائت جاری کنید ما اخذ می کردیم به آن. ولی چون دلیل خاص نداریم ما میخواهیم از اطلاقات برائت، جریان برائت در هر دو طرف علم اجمالی را استفاده کنیم این منافات دارد با یک درک عقلایی که حکم واقعی در واقع به درجه ای از فعلیت هست که حرمت مخالفت قطعیه اش را به دنبال بیاورد. به تعبیر دیگر آن ملاک الزام انقدر اهمیت دارد که فی الجمله موافقتی را به دنبال بیاورد. اما بحث اثباتی قضیه ان ثبوتا اشکال ندارد اما اثباتا آیا برائت جاری می شود در اطراف علم اجمالی یا نمی شود در دو مرحله باید بحث کرد. یک بحث برائت عقلیه است یک بحث برائت شرعیه است. ما می گفتیم که برائت عقلیه در اطراف علم اجمالی جاری نمی شود. چرا برائت عقلیه جاری نمی شود با وجودی که در شبهه بدویه برائت عقلیه را جاری می دانستیم به خاطر یک قاعده عقلایی مقتضی و مانع. در واقع آن حکم واقعی آن الزامی که در حکم واقعی هست آن الزام معلومی که ما داریم آن الزام مقتضی اقتضا دارد که ما نسبت به او رفتاری داشته باشیم. در قبالش این که ترخیصی وجود داشته باشد در ظرف جهل آن معلوم نیست. ترخیص واقعی که آن فرض این است که آن ترخیص واقعی محکوم این الزام هست. یعنی معلوم نیست آن ترخیص واقعی وجود داشته باشد یا خیر. احتمال دارد که این الزام واقعی که در کلی الطرفین باشد در مرتبه ای از اهمیت باشد که این در قبال او ترخیص واقعی کاره ای نباشد. در کسر و انکسار مغلوب قرار گیرد. احتمال هم دارد که غالب باشد مصلحت ترخیص. این مجرّد احتمال غالبیت مصلحت ترخیص صرف یک احتمال هست باعث نمی شود که آن الزام واقعی معلوم اثر نکند. فرق بین شبهه بدویه با شبهه مقرون به علم اجمالی در همین نکته اش است. شبهه بدویه هم الزامش مشکوک است هم وجود مصلحت در ترخیصش مشکوک است. هر دو اش مشکوک است. در نتیجه من اراده فعلیه شارع را نمی دانم. اراده اقتضائی شارع را هم نمی دانم. در موارد علم اجمالی من اراده اقتضائی شارع را می دانم چون خود آن الزام اقتضا دارد که انسان بر طبق ان رفتار کند. ولی نمی دانم آیا در قبال آن اراده اقتضائی که شارع دارد مانعی وجود دارد یا ندارد. قاعده مقتضی مانع اقتضا می کند که من اگر شارع مقدس بر خلافش چیزی نگفته باشد در جایی که شک داشته باشم بر طبق این قاعده مقتضی مانع باید به بر طبق الزام رفتار کنم.

سؤال:

پاسخ: نه معلوم نیست. ببینید فرض این است که اگر من می دانستم که این الزام کجا هست باید انجام می دادم. اگر می دانستم این وجود دارد. بحث سر این است که آیا در ظرف شک فرض این است که در ظرف علم الزام قطعی است. الزام غالب است. فرض این است که آیا در ظرف شک ان ترخیصی که در ظرف شک هست در درجه ای از اهمیت هست که آن الزام را بگذارد زمین یا خیر؟

سؤال:

پاسخ: نه بحث احتمال مانع نیست. بحث این است که ما ترخیص نمی د انیم درجه اش چقدر است. مقتضی است یعنی جلوی آن چیز را می گیرد. همان مانعیت است دیگر.

سؤال:

پاسخ: به آن معنا بخواهید بگویید همه مقتضی مانع ها را تمام آن باید از آن رفع ید کنیم. در تمام چیزها همین جا است. هر جایی که در واقع

سؤال:

پاسخ: بحث این است که ببینید در واقع شارع مقدس یک حبی یعنی در واقع یک مصلحتی اینجا وجود دارد رسیدن به این مصلحت ممکن است یک مانعی در قبال

یعنی عرض کنم خدمت شما حالا چطوری تعبیر کنم آن چیزی که مصلحت

اینجا ترخیصی که اینجا وجود دارد ما نمی دانیم چه مقدار درجه اهمیت او چقدر است. ترخیص به آن درجه ای که بتواند با او مقابله کند. درجه ای که

نه آن مشکوک است دیگر.

در واقع بحث سر این است که جایی که مرخص بودن من معلوم نیست که یک مصلحت خاصی داشته باشد. نمی دانیم این مرخص بودن من آزاد بودن من آیا مصلحت

نفس آزاد بودن آن درجه فی الجمله اش باعث می شود که جلوی آن مصلحت الزام را بگیرد. تأثیری که می گذارد جلوی آن را خود ترخیص

حالا این اصل نکته ای که می خواهم بگویم اینگونه است. خب حالا ببینیم در پس بنابراین ما می خواهیم عرض کنیم در موارد علم اجمالی قاعده مقتضی مانع اقتضا می کند که برائت عقلیه جاری نشود. اما این برائت شرعیه مانعی ندارد. چون این برائت شرعیه معنایش این است که ترخیص درجه ای از اهمیت هست که جلوی آن الزام را می گیرد. ولی چرا برائت شرعیه جاری نمی شود؟ ادله برائت شرعی هم اثباتا فی نفسه اطلاق دارد اشکالی ندارد. موارد علم اجمالی را شامل شدنش هم اشکال ندارد آن هم ولی بحث این است که ما یک سری رقابت خاصه دو تا محذور دارد. یک محذور همان محذور ارتکاز نسبت به بحث حرمت مخالفت قطعیه همان ارتکاز تنافی باعث می شود که اجرای برائت در کلی الطرفین مشکل باشد. اما اجرای برائت در یک طرف دون طرف دیگر که در یک طرف ما بخواهیم برائت اجرا کنیم آن اشکال اصلی اش این است که خب یک روایت های خاصه ای داریم که آن روایت های خاصه گفته است که شما باید احتیاط کنید. هر مقداری که بشود از ان روایت های خاصه تعدی کرد ما وجوب موافقت قطعیه را با توجه به روایت خاصه و القای خصوصیت از خصوصیات موردش استفاده می کنیم. حرمت مخالفت قطعیه اش به ان روایت خاصه نیاز ندارد. ولی وجوب موافقت قطعیه اش به آن روایت خاصه نیاز دارد. خب این چکیده عرایض سابق ما. اما حالا ببینیم این بحث ها را در ما نحن فیه چطوری باید تطبیق کنیم. به نظر می رسد که نفس مصلحت در متعلَّق بودن که مصلحتی در متعلَّق باشد این اقتضا ندارد که شارع الزام می آورد. مصلحت جزء العله است. یک جزء العله دیگرش هم قدرت عقد است. خب باید عقل قدرت داشته باشد. بنابراین در موردی که فرض این است که یکی از دو طرف علم اجمالی اضطرار به آن تعلق گرفته است. اگر متعلَّق حکم واقعی همان طرف مضطرٌّ الیه باشد. مقتضی ثبوت تکلیف اصلا احراز نشده است. چون مصلحتی هست که این مصلحت معلوم نیست که من بر آن قدرت داشته باشم یا خیر.

سؤال:

پاسخ: مقتضی برای تکلیف ممکن الاستیفا است. ملاک ممکن الاستیفا اگر یک ملاکی باشد که ممکن الاستیفا باشد شارع بر طبق آن ملاک حکم میکند.

سؤال:

پاسخ: نه مقتضی ندارد یعنی مقتضی امر شارع ندارد. امر شارع یعنی تحریک عبد. تحریک عبد یعنی بحث ببینید خیلی در الفاظ گیر نکنید بحث سر این است که آن چیزی که ببینید واقعش این است که این بحث های مقتضی و مانع و اینها بعضی مراحلش اینکه به همان بحث ترخیص و اینها هم داخل در مقتضی بدانیم یا داخل در مانع بدانیم اینها یک مقداری الفاظ رهزن است. آن چیزی که قاعده مقتضی و مانع عقلایی هست اینجا جاری است. این را می خواهم بگویم. یعنی در واقع جایی که من اصلا نمی دانم یک ملاکی اینجا وجود دارد نمی دانم این ملاک را می توانم استیفا کنم یا این ملاک را نمی توانم استیفا کنم. یعنی ممکن الاستیفا هست یا نیست اینجا اراده تعلّق نمی گیرد. یک موقعی هست اگر بروم تفحّص کنم اینکه ممکن است یا نیست این حاصل می شود ببینید گاهی اوقات فرق است بین جایی که من نمی دانم قدرت دارم بر انجام عمل یا خیر. بروم تحقیق کنم معلوم می شود که قدرت دارم یا خیر. آنجا نه. جایی که فحص مقدور بودن شیء و مقدور بودن شیء را روشن می کند. آن همین مقدار ملاک و اقعی ای که ملاک واقعی من را وادار می کند که تصدّی امتثال کنم نه نفس امتثال. چون با تصدی امتثال معلوم می شود که قدرت دارم یا خیر. ولی جایی که نه معلوم شدن اینکه قدرت دارم یا خیر به خاطر تصدی امتثال و عدم تصدی امتثال نیست. به جهات دیگری است. به جهت این است که نمی دانم متعلّق ملاک من در کجاست. آنجا این بحث ها

سؤال:

پاسخ: نه اینجا عقلا نمی گویند مقتضی اش موجود است می گویند حتما باید انجام بدهی این ممکن است یعنی این طور نیست که خود انسان من بگوییم شارع مقدس اینجا اراده

یعنی قاعده مقتضی و مانع را در این جور جاها ظاهرا جاری نمی کنند. یعنی بحث این است که جایی که من یقین دارم یک ملاکی وجود دارد. ولی ممکن است این ملاک در جایی وجود دارد که نتوانم آن را تحصیل کنم. اگر ملاک در آن جایی باشد که من نتوانم تحصیل کنم آن را یعنی ببینید ما نسبت به این طرف دو طرف داریم نسبت به یک طرف قدرت دارم نسبت به یک طرف قدرت ندارم. ملاک واقعی اگر تحریک کند تحریک به متعلَّق خودش می کند تحریک به طرف دیگر نمی کند. آن طرفی که هست شاید نسبت به او قدرت ندارم. بحث این است اگر ملاک در این طرف باشد حتما قدرت به آن ندارم. بر فرض وجود مالک حتما قدرت ندارم. پس حتما مقتضی نخواهیم داشت. نه اینکه شک دارم.

سؤال:

پاسخ: اگر ملاک در این طرف باشد. اگر در آن طرف باشد قدرت هم دارم بحث سر این است که تکلیف نسبت به این طرف هیچگونه اقتضائی ندارد. قطعا تکلیف اگر در این طرف باشد حتما مقتضی ندارد. من نمی دانم تکلیف نسبت به این طرف است یا نسبت به این طرف است. ببینید بحث سر این است که اگر مقتضی در اینجا باشد قطعا ملاک هم نیست. دقت کنید بحث سر این است که اگر در آن طرف باشد قطعا هم ملاک است. پس شک من در این است که ملاک در کجا هست. ملاک در یک طرفی هست که حتما با مانع مواجه است. یا ملاک در یک طرفی است که با مانع چیز نیست. بنابراین اینجا

سؤال:

پاسخ: نه نه آن در این طرف حتما مانع دارد در این طرف هم حتما مانع ندارد. بنابراین شما می خواهید چه کار کنید؟ ملاک شاید در این طرف باشد یعنی ببینید این را توجه فرمایید ما ملاک طرف الف غیر مقدور است. طرف ب مقدور است. طرف الف که غیر مقدور است اگر ملاک در طرف الف باشد قطعا مقدور نیست. اگر ملاک در طرف ب باشد قطعا مقدور است. پس شک من در این نیست که آن چیزی که ملاک دار است نسبت به او قدرت دارم یا ندارم. نمی دانم ملاک دار کجا است. این غیر از آن بحث های مقتضی است. یک موقعی است من ملاک را می دانم کجاست نمی دانم این ملاکی که کجاست می توانم آن را استیفا کنم یا نمیتوانم. این با جاهای دیگر فرق دارد.

سؤال:

پاسخ: بله همین جور است در ملاک مؤثر نیست ولی در تحریک شارع مؤثر است. مقتضی امر شارع. مقتضی اراده شارع. یک جایی که ملاک دارد ولی من نمی توانم این ملاک را استیفا کنم دخالت ندارد دیگر. بنابراین آن قاعده مقتضی مانع اینجا جاری نمی شود.

در مرحله برائت عقلیه اینجاها برائت جاری می شود چون نسبت به این

اما در مسئله برائت شرعیه. برائت شرعیه عرض کردم در موارد علم اجمالی ما می گفتیم که برائت شرعیه اطلاق اولیه ادله اش اطراف علم اجمالی را می گیرد. مهم این است که روایت های خاصه ای که در موارد خاصه تنجیز علم اجمالی کرده است یحریقهما و یتیمم. تغسل من ثوبک عن ناحیه التی تری انه اصابها و آن تعبیراتی که در روایات وجود دارد که امر کرده است که تمام اطراف علم اجمالی را شما نسبت به ان اقدام کنید آن روایات اقتضا می کند که برائت جاری نشود. خب بحث پیداست که جایی که ما اضطرار داریم به یک طرف امر بالفعل نسبت به دو طرف وجود ندارد. وقتی من این روایات می گوید هم این را انجام بده هم این را که یک طرفش مقدور من نیست امر که این را نمی گیرد. خب این به حسب ظاهر بدوی خیلی روشن است که این روایات این موارد را نمی گیرد. ولی یک ان قلت

فقط من طرح بحث می کنم ادامه بحثش را فردا بحث می کنیم. دو مرحله اینجا ما باید بحث کنیم. یک مرحله بحث همین بحثی که قبلا اشاره کردم این است که آیا از روایت یحریقهما و امثال اینها موارد اضطرار متأخر از علم را می شود ما بگوییم که اینها را شامل می شود یا این را شامل نمی شود. اضطراری که متأخر از علم باشد این یک مرحله. یک مرحله دیگر نسبت به همان اضطراری که همراه با علم هست. ممکن است شما بگویید یحریقهما ولو واجب تکلیفی است ولی این ارشاد است به اینکه ملاک واقعیه آن الزام به مرحله ای از اهمیت هست که دیگر برائت این جاها جاری نمی شود. این اوامر اوامر ارشادی است. صرفا یک امر تکلیفی نیست. و اوامر ارشادی موارد جهل موارد عجز را هم شامل می شود. حالا این را دیگر

سؤال:

پاسخ: برائت عقلیه در موارد اینجا جاری می شود. اینجا آن نکته ای که به جهت قاعده متضی مانع می گفتیم برائت عقلی جاری نمی شود اینجا نه آن قاعده مقتضی مانع اینجا برائت عقلی مشکل ندارد. ولی شرط آن این است که

ممکن است ما در قبال آن

اگر روایت هایی داشته باشد که تنجیز در کلی الطرفین را لا اقل در طرف مقدور را لازم کرده باشد آن جلوی برائت عقلیه را می گیرد. برائت عقلیه در ظرف عدم وجوب دلیل بر احتیاط جاری می شود. اگر دلیل بر احتیاط داشته باشیم چیز مشکل

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد